

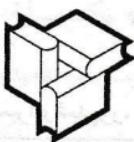
می ۶۸ در فرانسه

ژیل دلون، میشل لووی،

آلن بدیو، ارنست مندل، ...

ترجمه

سمیرا رشیدپور، محمد مهدی اردبیلی



رخداد نو

فهرست

۷.....	یادداشت دیر مجموعه
۱۱.....	مقدمه‌ی مترجمان: می ۶۸ و سیاست اینک محل
۲۵.....	می ۶۸ رخ نداد/ژیل دلوز - فلیکس گتاری/سمیرا رشیدپور، محمدمهدی اردبیلی
۳۵.....	رمان‌نیسم انقلابی می ۶۸/میشل لووی/سمیرا رشیدپور
۵۳.....	درس‌های می ۱۹۶۸/ارنست مندل/محمدمهدی اردبیلی
۱۱۹.....	گفت‌وگوی nonfiction.fr با آلن بدیو درباره‌ی می ۶۸/سمیرا رشیدپور
۱۲۷.....	امروزه انتقاد از دهه‌ی شصت به یک مسابقه‌ی بزرگ سیاسی بدل شده است/اصحابه با دنیل کوهن - بندیت/محمدمهدی اردبیلی
۱۴۵.....	می ۶۸ در دنیا: موجی عمومی بر فراز شاخص‌های ملی / گوستار مسیا/سمیرا رشیدپور
۱۸۳.....	وقایع نگاری می ۶۸ پاریس/نیکولا دُور - دریفوس/سمیرا رشیدپور

مقدمه‌ی مترجمان

می ۶۸ و سیاست‌اینک محال

رویدادهای سال ۶۸ خود را به منزله‌ی یک گستالت در تاریخ لیرال سرمایه‌داری قرن بیستم به نمایش گذاشتند. در این میان می ۶۸ فرانسه را می‌توان کانون زلزله‌ای دانست که پس لرزه‌های آن تا ماهها و حتی به تعبیری تا سال‌ها بعد در سرتاسر جهان قابل مشاهده بود. البته در فرانسه، همانند سایر نقاط جهان، به‌واسطه‌ی کثرت مطالبات مطرح شده و همچنین پراکنده‌ی و ناهمگونی گروه‌های درگیر در جنبش، نمی‌توان تمام "خواست" جنبش را به یک یا دو مطالبه‌ی مشخص فروکاست؛ اما حداقل می‌توان به شیوه‌ای دیگر، کثرت مطالبات را به وحدت نهادهای مورد انتقاد جنبش پیوند زد و با اغماس ادعا کرد که روح حاکم بر جنبش می ۶۸ فرانسه، ضدیت با نظام لیرال سرمایه‌داری بود. اما نمی‌بایست فراموش کرد که هر کدام از گروه‌های درگیر در جنبش، بخشی خاص از این نظام را مورد انتقاد و حمله‌ی خود قرار می‌دادند.

در کتاب پیش رو فصلی به بررسی می ۶۸ در سطح بین‌المللی و فصلی دیگر نیز به وقایع نگاری نسبتاً مفصل رویدادهای پیش از می ۶۸ و پس از آن در فرانسه اختصاص یافته است. اما هدف اصلی این کتاب نه به دست دادن روایتی صرفاً توصیفی از این رویدادها و نه ارائهٔ تحلیلی یکدست و منسجم از یک نقطهٔ نظر فکری خاص نسبت به می ۶۸ فرانسه است، بلکه این کتاب تصمیم دارد تا اتفاقاً قرائتی نامنسجم و به لحاظ مبنایی متکثر را از رویدادی واحد به دست دهد. این عدم انسجام نیز در آغاز خود را در هیئت پراکندگی و ناهمنگون بودن فصول آن متجلی می‌سازد که انتخابشان تا حد زیادی تصادفی بوده است؛ یعنی این امکان وجود داشت که با هدفی مشابه، مقالاتی را گرد آورد که یکسره متفاوت از مقالات موجود در این کتاب باشند؛ بلکه حتی در مقاطعی موضع یکدیگر را قویاً به چالش می‌کشند. البته شایان ذکر است که ادعای مطرح شده مبنی بر وجود تکثر در نقطهٔ نظرات، نمی‌بایست مخاطب را دچار این توقع کاذب نماید که در این کتاب، نوعی پلورالیسم فکری محض در قبال وقایع می ۶۸ را شاهد خواهد بود، چرا که گرداورندگان این مقالات خوشبختانه هنوز به آن حد از تساهل نظری نرسیده‌اند که تراویثات محافظه‌کارانه‌ای را وارد این اثر نمایند که نه تنها رویدادهای می ۶۸ را یکسره زیر سؤال می‌برند، بلکه حتی از آن به عنوان بهانه‌ای استفاده می‌کنند تا تمام

ناکارآمدی سرمایه‌داری لیرال در چهل سال اخیر را به گردن آن بیاندازند.

با این همه، با اندکی ژرف‌اندیشی در خواهیم یافت که فصول این کتاب چندان هم با یکدیگر بی‌ارتباط نیستند. شاید بتوان ادعا کرد که عامل متصل‌کننده‌ای که بر تمامی فصول کتاب پیش‌رو و کلیه‌ی نقطه‌نظرات مختلف برسازنده‌ی آن حاکم است، شامل دو مفهوم کلیدی است؛ یکی مفهوم "شکست" و دیگری "سیاست". چه بخواهیم همانند کوهن - بندیت و گوستاو مسیا با خوشبینی فریبکارانه‌ای هضم این جنبش در دل سرمایه‌داری نشویلرال را نوعی پیروزی بدانیم و مطالبات کلان آن را به مطالباتی همچون محیط زیست یا گرم شدن کره‌ی زمین تنزل دهیم، چه بخواهیم همانند ارنست مندل با تکیه بر توهمن تشکیلات و سازمان‌های مارکسیستی پیشگام، این حزب خیانتکار یا آن نخست وزیر را عامل شکست جنبش قلمداد کنیم، چه بخواهیم همانند آدورنو آن را جنبشی بدانیم که ۵۰ سال دیرتر از موعد به وقوع پیوست، و چه بخواهیم همانند ژیل دلوز می ۶۸ را رخدادی قلمداد کنیم که حتی نتوانست رخ دهد، به هر حال نمی‌توانیم از مواجهه با این حقیقت فرار کنیم که به تعبیر پری اندرسون می ۶۸ «به صورت مستمر شکست خورده است» و ما در حال حاضر بر مقبره‌ی آن به سوگواری مشغولیم.

با این توصیف می‌توان ادعا کرد که فصول مختلف این کتاب، در حقیقت بیانگر طرق سر و کار داشتن طیف‌های مختلف فکری با این شکست، اعم از فرار، کمان، فرافکنی و مواجهه است.

در فصل نخست، ژیل دلوز بر وجهی از هر رخداد تأکید می‌کند که در مناسبات علی و معلولی حاکم بر تاریخ‌نگاری عرفی و علمی جای نمی‌گیرد؛ و همین وجه است که راهی به سوی امر ممکن می‌گشاید. وی با اشاره به دو جریان سیاست جدید اقتصادی روزولت در امریکا و جهش اقتصادی ژاپن، و مقایسه این دو با می ۶۸ نتیجه می‌گیرد که جامعه‌ی فرانسه از پیشنهاد ایده‌ی شکل دیگری از زندگی و استقرار آن عاجز بود و می ۶۸ نیز به دلیل همین عدم توانایی، از "رخ" دادن بازماند؛ یا به بیان دقیق‌تر "شکست خورد". دلوز در انتها به دو شق موجود از امر ممکن، یعنی نوع خاصی از "صلح‌طلبی" و "انترناسیونالیزم" اشاره می‌کند و بحران فعلی موجود در فرانسه را، بحرانی می‌داند که همچنان از می ۶۸ به جا مانده است و تنها راه برونو رفت از آن نیز تأکید بر خلاقیت و ابتکار جمعی برای گشودن امر ممکن است.

در مقاله‌ی "رمانتیسم انقلابی می ۶۸"، میشل لووی رخداد می ۶۸ را ناشی از نوعی رمانیسم موجود در بستر فکری - فرهنگی فرانسه‌ی آن دوران می‌داند که پایه‌های تمدن صنعتی سرمایه‌داری مدرن را هدف گرفته بود. وی سه عامل اصلی به هم پیوسته‌ی تأثیر گذار در می ۶۸ را "سویژکیویته"، "میل" و "آرمانشهر" معرفی می‌کند. در حقیقت "رخداد می

تمام رخدادهای فرانسوی پیش از خود را که ریشه در رمانیسمی مشابه داشته‌اند (از قبیل انقلاب کبیر فرانسه، کمون پاریس و ...)، دوباره احضار کرده و در آینده بازمی‌تاباند. وی از چهار چهره، یا به بیان دقیق‌تر چهار جریان، نام می‌برد که نقش موثری در جنبش ایفا کردند: هانری دوفور، گی دوبور، هربرت مارکوزه و ارنست بلوخ. به زعم وی می ۶۸ باعث شد تا هم جنبش این چهار نفر را کشف کند و هم آن‌ها جنبش را. میشل لووی بر شکاف موجود، میان از یکسو نقد هنری که بیشتر میان دانشجویان رواج داشت (مبتنی بر آزادیخواهی بی‌قید و بند، نقد سرمایه‌داری بهمنزله‌ی یک نظام و ...) و از سوی دیگر نقد اجتماعی که بیشتر محصول کارگران بود (مبتنی بر نقد استشمار کارگران، تیره روزی طبقات محروم و الیگارشی ویرانگر سرمایه‌داری) تأکید می‌ورزد و هرگونه توهمنی منی بر اصلاح کرده و نهایتاً ادعا می‌کند که «این جنبش کاری نکرد جز شروع شدن». اما در مقاله‌ی "درس‌های می ۶۸" که در همان سال به رشته‌ی تحریر درآمد، ارنست مندل با ردیف کردن سمعونی ای کاش‌هایش ادعا می‌کند که دلیل اصلی شکست می ۶۸ اشتباه این حزب یا آن فرد بود. هیچ‌بنا نیست که سویه‌ی حادثی رخداد نادیده گرفته شود، اما چنین رویکردهایی فراموش می‌کنند که اتفاقاتی که در یک رویداد تاریخی "روی" می‌دهند، محصول بستر اجتماعی و پتانسیل‌های موجود در

خود وضعیت است؛ و نمی‌توان کل یک رخداد را با تمام جواب‌اش به یک یا دو جزء خاص فروکاست. وی می‌کوشد تا در پنج سطح دلایل ناکامی می ۶۸ را بررسی کرده و گهگاه نیز راهکاری برای توفیق جنبش‌های انقلابی آینده در اروپای غربی پیشنهاد دهد. البته مندل به درستی خاطر نشان می‌سازد که خواستگاه اصلی می ۶۸ را می‌توان تعارضات درونی نظام سرمایه‌داری حاکم بر اروپای غربی دانست و به همین دلیل برخلاف تفاسیر رایج، چنین رخدادی از پیش چندان غیرقابل پیش‌بینی نبوده است. به‌زعم وی نمی‌توان رخداد ۶۸ را یکسره شکست خورده دانست، چرا که بدون شک به پیروزی‌های نیز نائل شد؛ اما در دستیابی به هدف اصلی‌اش که همانا فروپاشی نظام سرمایه‌داری و بنا نهادن نظام نوینی مبتنی بر عدالت بود، ناکام ماند. وی سپس با تأکید بر طرح خواسته‌هایی فراتر از مطالبات اقتصادی صرف، به مؤثر بودن روش دوگل در فریب بخش عظیمی از کارگران با استفاده از موافقت‌نامه‌ها و وعده‌های مبتنی بر افزایش دستمزدها و کاهش ساعات کار اشاره می‌کند و نتیجه می‌گیرد که شعار "مشارکت" کارگران در بنگاه‌ها (که از سوی گلیست‌ها به کرات سر داده می‌شد)، صرفاً روشی دیگر برای استثمار کارگران است، «مانند مرغی خوشناقبال که اجازه دارد تا روش پر کندنش را خود انتخاب کند». دست آخر مندل پس از طرح انتقاداتی تند علیه از سویی گلیست‌ها و حامیان نظام سرمایه‌داری و از سوی دیگر احزاب اصلاح طلب و

کمونیست فرانسه، مرحله‌ی بعد را گذار نهایی به سوی سوسیالیسم و رهایی بشر از بیگانگی می‌داند که می ۶۸ برای آن، تنها یک نقطه‌ی شروع محسوب می‌شود. البته تجربه به ما نشان داده است که عملاً بیش از ۴۰ سال از آن زمان گذشته و حتی کورسويی از آن "گذار نهایی"، البته به صورتی که متدل پیش‌بینی می‌کرده، به چشم نمی‌خورد. آلن بدیو در مصاحبه‌اش، همانند میشل لووی، می ۶۸ را به طرزی معطوف به گذشته^۱ با رویدادهای پیش از آن پیوند می‌زند، اما مراد وی برخلاف میشل لووی از رخدادهای تأثیرگذار بر می ۶۸ رخدادهایی کلی‌تر و جهان‌شمول‌تر است؛ از رخداد رستاخیز مسیح گرفته تا انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ روسیه. وی با تأکید بر همین رویکرد معطوف به گذشته ادعا می‌کند که می ۶۸ نه تنها از گذشته‌اش بهره برده، بلکه کل تاریخ پیش از خود را بازم‌عطا کرده است. این باز معنا کردن، خود را در ارجاعات مکرر به گذشته نمایان می‌سازد (نمونه‌ای که خود بدیو بدان اشاره می‌کند، اعلام موجودیت گروهی است به نام اسپارتاکیست‌ها). اما بدیو اولاً به واسطه ضدیت با سرمایه‌داری و تجسم عینی‌اش یعنی امریکا و ثانیاً به دلیل انتقادات مطرح شده بر علیه شوروی و نقش بازدارندگی حزب کمونیست در طول رخداد می، در دل جنبش ۶۸ بر نوعی سیاست بالقوه‌ی "فراوی از هر دو سوی شرق و غرب" تأکید

مسوره دارد و با توجه به شرایط فعلی حاکم بر جهان و ناکام ماندن تمام
مبازرات ضد - سرمایه‌داری در چهل سال گذشته، ادعا می‌کند که ما
هنوز در همانجا هستیم که چهل سال پیش بودیم.

در حقیقت امر نیز نه تنها اوضاع به همان منوال باقی مانده است،
بلکه حتی می‌توان ادعا کرد که ما امروزه در قیاس با دهه‌ی شصت به
نوعی پس‌رفت دچار شده‌ایم. هنوز امریکا به کشورهایی حمله می‌کند
که هزاران کیلومتر از مرزهایش فاصله دارند؛ هنوز از جنایات ضد
بشری رژیم صهیونیستی در فلسطین به‌طور بی‌قید و شرط حمایت
می‌کند و هنوز بواسطه ملاحظات و منافع سیاسی - اقتصادی اش
صریحاً و تلویحاً مدافعان دیکتاتوری‌های وابسته به خود است. امروزه
مردم دنیا که از تبلیغات رسانه‌ای و دروغ‌های نظام سرمایه‌داری به
ستوه آمده‌اند، فقط در سکوت به صفحه‌ی تلویزیون‌هایشان خیره
می‌شوند. این سکوت در حقیقت نوسانی است میان از یکسو
"شمزمدگی بشری" و از سوی دیگر پناه بردن به نوعی بی‌تفاوتنی
توجیه‌گر و عافیت‌جویانه که در واقع فرار از مواجهه‌ی عملی با این
شمزمدگی است.

کوهن - بندیت که خود از فعالین معروف دانشجویی می‌باشد در
فرانسه به شمار می‌رفت و حتی به همین دلیل از فرانسه اخراج شد،
معتقد است که علت اصلی اتفاقات می‌باشد شکاف به وجود آمده در
جامعه‌ی فرانسه میان دو بخش سیاسی-گلیستی و کارگری-کمونیستی

بود. وی خصیصه‌ی ویژه‌ی آن زمان را در این می‌داند که "امکان تصور جهانی دیگر" وجود داشت؛ حال آنکه چنین جهانی امروزه دیگر به امری محال بدل شده است. در همین راستا وی سعی می‌کند تا خود را از انتقاداتی مبرا کند که بر علیه هضم رهبران جنبش در دل سرمایه‌داری مطرح می‌شوند. روح حاکم بر مصاحبه‌ی کوهن - بنديت را می‌توان در چند بخش خلاصه کرد: توجیه عملکرد خود به عنوان یک سیاستمدار فعال در سیستم سرمایه‌داری، ترسیم نوعی سرمایه‌داری خوب! با شعار واپس‌گرایانه‌ی "کار بهتر و قابل تحمل‌تر"، فروکاستن شعارهای آرمانخواهانه‌ی ۶۸ همچون "عدالت، آزادی، برابری و ..." به شعارهای محافظه‌کارانه‌تر "حفظ محیط زیست، حذف سوخت‌های آلاینده و ..." و سرانجام بدل ساختن مبارزان انقلابی ۶۸ به کبریت‌های بی‌خطر هضم شده در دل نظام سرمایه‌داری.

در واقع آنچه سیاستمدارانی همچون کوهن - بنديت کاملاً فراموش کردن، همان "سیاست" است. آن‌ها با تنزل دادن "سیاست ناب" (سیاست به مثابه سیاست) به "مدیریت" (سیاست به منزله‌ی ابزاری برای رفاه - البته آن هم نه برای همه) و فروکاستن "بحran سیاسی - اجتماعی" به "بحran زیستی - اکولوژیک"، به واسطه‌ی نادیده گرفتن ریشه‌های سیاسی و بورژوازی آن آسیب‌ها، عملاً حتی در تحقق همان اهداف بشردوستانه! و محیط زیستی‌شان نیز ناکام مانده‌اند. در حقیقت چیزی که توسط این چپ‌های قدیمی فراموش شده است، مبارزه با نظام

"سرمایه‌داری" به متزله‌ی دشمن است. آن‌ها پس از سرخوردگی از غلبه بر دشمن، از در دوستی با آن درآمده و برای نشان دادن حسن نیت، تغییر رویه‌های ظاهری و تاکتیکی دشمن را با عقب‌نشینی از مواضع اصلی خود پاسخ گفتند.

به طور مشابه، گوستاو مسیا در مقاله‌ی "می ۶۸ در دنیا"، پس از به دست دادن روایتی پراکنده و نامتنسجم از رویدادهای می ۶۸ در سطح جهان، می‌کوشد تا این شکست را پنهان کرده و به جای آن تلویحاً بر پیروزی‌هایی از قبیل به دست آوردن استقلال فردی و حقوق شهروندی! تأکید کند. وی ۶۸ را رخدادی معرفی می‌کند که همچنان پس لرزه‌هاییش در جامعه به طرزی موثر ادامه دارد و حتی هنوز که هنوز است سرمایه‌داران، آن قدر ترسیده‌اند که نگران‌اند نکند روزی دوباره شاهد شورشی غیرمنتظره باشند. در حقیقت مسیا برای نشاندن "تصور پیروزی" بر جای "حقیقت شکست"، به جای مقایسه آرمان‌های می ۶۸ با نتایجش، دست به مقایسه‌ای میان سرمایه‌داری پیش از می ۶۸ و پس از آن می‌زنند و اتفاقاً توانایی سرمایه‌داری مبنی بر هضم مطالبات ۶۸ البته به شکلی اخته شده، را نشان از پیروزی جنبش می‌داند.

شاید دلیل عمدی حضور مقاله‌ی مسیا در میان فصول کتاب، این بوده است که می ۶۸ امری صرفاً فرانسوی نیست و در بسیاری از کشورها کمی پیش و پس از می ۶۸ اعتراضاتی مشابه پدیدار می‌شود. اما

در عین حال نمی‌بایست فراموش کرد که این اعتراضات نه واجد ریشه‌های یکسان، بلکه در برخی موارد حتی به کلی با یکدیگر متصاد بوده‌اند. برای مثال در امریکا معتراضانی که بر علیه جنگ ویتنام شعار می‌دادند، پرچم ویتنام را در شهر به اهتزاز در آورده‌اند که با واکنش شدید پلیس روبرو شد؛ یا در عین حال که در راهپیمایی دانشجویان و کارگران در پاریس، حضور پرچم داس و چکش شوروی یا پرچم جمهوری خلق چین به کرات قابل رویت بود، کمی آن سوتر در پرآگ هدف اصلی اعتراض دانشجویان به دخالت‌های رژیم شوروی در کشورشان بود. یعنی درحالی که در فرانسه شاهد جنبشی شبه - کمونیستی بودیم، در چکسلواکی جنبش اعتراضی آشکارا موضعی ضد کمونیستی اختیار کرده بود. شاید بتوان چنین حقایقی را ناشی از همان سویه‌ی "فارروی از هر دو سوی شرق و غرب" البته از نوع نامتمرکز آن، دانست. بنابراین هر چند مقاله‌ی "می ۶۸ در دنیا" نیز، به منظور ترسیم دورنمایی از رویدادهای سال ۶۸ در سرتاسر جهان، در این کتاب آورده شده است، اما آنچنان که تاکنون روش‌گشته، تمرکز اصلی کتاب پیش رو بر می ۶۸ در فرانسه است.

همان‌گونه که در بالا خاطر نشان گشت، امروزه دیگر می‌توان به شکست جنبش می ۶۸ اعتراف کرد. شاید بتوان خنده‌های سرمستانه‌ای را به وضوح دید و شنید که عاملان نو - سرمایه‌داری به واسطه‌ی پیروزی در برابر جنبش ۶۸ و توفیق یافتن در پروژه‌ی سیاست‌здایی

چهل سال اخیر خود سر می‌دهند. شاید بتوان مبارزان آرمانخواهی را بازشناخت که با کراوات‌های رنگارنگشان ساختمان‌های این اداره یا آن وزارت‌خانه را بالا و پایین می‌روند. شاید بتوان به کرات جملات قصار رنگارنگی را شنید که خبر از سرمایه‌داری به عنوان پایان تاریخ، یا شکل نهایی تمدن بشر می‌دهند. شاید بتوان نظام‌هایی را مشاهده کرد که با ادعای دموکراسی، آزادی و حقوق بشر علی‌رغم مخالفت مردمشان علناً به هر کجای جهان که اراده کنند، لشکر می‌کشند و از طرفی نهادهای جامعه‌شان چنان عقیم شده‌اند که جز ژست‌های هنری یا وراجی‌های بی‌خاصیت، هیچ کاری از دست‌شان برنمی‌آید؛ و از طرف دیگر نهادهای بین‌المللی از قبیل سازمان ملل و شورای امنیت نه تنها از انجام رسالت اصلی خود، یعنی جلوگیری از چنین اقدامات جنگ‌طلبانه‌ای عاجز می‌مانند، بلکه حتی در راستای کمک به پیشبرد صلح! نیروهای نظامی و جنگ افزارهای تسليحاتی به منطقه اعزام می‌کنند. شاید بتوان میلیون‌ها تن آرد و گندم را دید که کشوری برای از دست ندادن بازار و بالا نگه داشتن قیمت به دریا می‌ریزد و کمی آنسو تر مردمی را مشاهده کرد که از گرسنگی جان می‌دهند. اما با این همه می ۶۸ همچنان همچون گستاخی در دل نظام سرمایه‌داری، بالاخص امریکا و اروپای غربی باقی مانده است که اتفاقاً به دلیل سرکوب و نادیده گرفته شدن مطالبات حقیقی‌اش، همچون دملی چرکین هر لحظه در انتظار ترکیدن است. تنها عاملی که این انفجار را

تاکنون به تأخیر انداخته، قدرت زایدالوصف نظام لیبرال سرمایه‌داری در پنهان ساختن آن با معطوف کردن اذهان به مسائلی بی‌ربط و هدر دادن انرژی توده‌ها به وسیله‌ی سوق دادن آن‌ها به مجاری‌ای غیر-سیاسی است. در نتیجه تنها امری که می‌تواند این انفجار را به جلو بیاندازد، مواجهه با وضعیت اسفبار فعلی بشر، پذیرش شکست نه از سر ضعف، بلکه در عین تعهد به آرمان‌های جهانشمول گذشته و در یک کلام تأکید بر "سیاست" در مقام کلید گشاینده‌ی امر ممکن، یا به منزله‌ی رمز عملیاتی است که هر چند این روزها وقوعش را محال نشان می‌دهند، اما خواستاش هر لحظه زیر پوست جامعه‌ی جهانی قابل مشاهده است. فقط کافیست چشمانمان را بگشاییم، به دست‌هایمان بنگریم و محال را بطلبیم.

محمد مهدی اردبیلی

سمیرا رشیدپور

زمستان ۸۸